

مقایسه ی نظریه ی ولایت از دیدگاه شیخ محی الدین عربی، شیخ محمود

شبستری، عطار نیشابوری و علامه طباطبایی

محمد رضا کمالی بانایی*

یوسف نبیری*

محی الدین عربی یکی از بزرگان عرفان اسلامی است که وی را پدر عرفان اسلامی نیز گفته اند. وی در سال ۶۳۸ (ه.ق) وفات یافت و تقریباً همه عرفای بعد از وی از آثار او متأثر بوده اند. محی الدین مانند سایر عرفای سنی مذهب به فقه اهل سنت عمل می کرده است ولی مطالعه آثار وی بیانگر تفکر شیعی اوست. به طوریکه به امامت اهل بیت علیهم السلام به کرات در جای جای کتاب عظیم خود یعنی فتوحات مکیه اشاره کرده است و نیز در فصوص الحکم و شجره الکون در این زمینه اشاراتی دارد:

بدان که ولایت همان محیط عامه و دایره کبری است که خدا هر که را

بخواهد انتخاب می کند که نبوت و رسالت از احکام ولایت اند.^۱

محی الدین در ادامه گفتار خود ولایت عظمی را متعلق به رسول اکرم (ص) می داند که وی قطب عالم امکان و قطب الاقطاب هستی است. از دید او قطب عالم هستی حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله است که قبل از رسالت وی این قطبیت و حقیقت محمدی در انبیا قبلی تجلی کرده بوده است و بعد از زمان رسالت ختمیه به اقطاب امت وی انتقال یافته است. او ابتدا به تعریف می پردازد: هر چیزی که امری از امور بر محور او دور بزند آن چیز قطب آن امر محسوب می گردد.^۲

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایذه .

* عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز .

سپس درخصوص اینکه این قطب همان حقیقت محمدیه است که در همه انبیاء و اولیا ربانی جریان پیدا کرده است می‌گوید:

اما آن قطب واحد همان روح محمد (ص) است که از وی امتداد یافته و به همه انبیا و رسل و اقطاب از زمان خلقت آدم تا روز قیامت رسیده است ... و برای این روح محمدی مظاهری در عالم است.^۳

و در خصوص اینکه اقطاب حضرت رسول اکرم در امت وی ۱۲ نفر هستند می‌افزاید: و اما اقطاب در امت حضرت رسول اکرم (ص) بعد از بعثت وی تا روز قیامت ۱۲ نفر هستند.^۴

در بابی دیگر از فتوحات، محور مدار امت اسلامی را دوازده قطب می‌داند همان طوریکه مدار عالم جسمانی بر دوازده برج است.^۵ محی الدین قطب را نایب خدا معرفی می‌کند. همانگونه که علی (ع) را نایب حضرت محمد (ص) معرفی کرده و مخالفت پیروان مذاهب چهارگانه شافعیه، مالکیه، حنفیه و حنابله را از اوامر حضرت علی گناه می‌داند همان طوریکه سرپیچی کنندگان از فرمان اسامه بن زید را که پیامبر اسلام (ص) وی را به فرماندهی برگزیده بود عاصی قلمداد می‌کند:

این قطب نایب خداوند است همانطوریکه علی بن ابی طالب نایب محمد (ص) بود. هنگامی که حضرت برای تلاوت سوره براءت ابوبکر را به سوی مکه فرستاد، علی را خواند تا خود را به ابوبکر برساند و فرمان براءت را به نیابت پیامبر اکرم (ص) برای مردم بخواند. پس بدانکه این قطب تاثیر عظیمی در عالم ظاهر و باطن دارد که خدا این دین را بوسیله

وی محک نگه داشته است و او را با شمشیر خود ظاهر ساخته و از ظلم و جور دور نگه داشته و به عدل حکم کرده است. چه بسا عده‌ای از اهل مذاهب مانند شافعیه، مالیکه، حنفیه و حنابله با حکم این قطب مخالفت نموده‌اند که حکم وی بر خلاف حکم این ائمه چهارگانه باشد که اتباع اینان به تخطئه آن امام می‌پردازند. در حالیکه نزد خدا گناهکار بوده و اینان شعورشان به این مساله نمی‌رسد و حال آنکه حق سخن گفتن در مقابل کلام این قطب را ندارند همانگونه که عده‌ای در عمارت اسامه بن زید حرف زدند و حال آنکه نمی‌باید حرف می‌زدند و این گونه حرف زدنها بود که باعث شد علی از امت محمد (ص) دور بماند و خدا به همین جهت در آخرت به آنها سخت گرفته و از آنها حساب خواهند کشید».

در جایی دیگر از کتاب خود برای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بابی مستقل باز کرده و در مورد قطبیت و امامت آن دو می‌گوید:

بدانکه خدا تو را به روحی از خودش مویذ کند کسانیکه به این منزل رسیده‌اند از انبیا (ص) چهار نفرند که عبارتند از: محمد، ابراهیم، اسماعیل و اسحق علیهم السلام و از اولیا دو نفرند که عبارتند از حسن و حسین دو فرزند رسول خدا (ص) و لو غیر از اینکه این دو نفر از ائمه نیز هر کدام به اندازه مقام خود بدان رسیده‌اند.^۶

وی در مورد امام زمان حضرت مهدی (عج) نیز بابی مستقل باز کرده و می‌گوید:

بدان که خدا ما راتائید کند یقیناً" خدا خلیفه ای دارد که روزی ظهور خواهد کرد در حالیکه زمین پر از ظلم و جور و ستم شده است ولی او آن را از عدل و قسط پر خواهد کرد حتی اگر از عمر دنیا یک روز بیش نمانده باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی می‌نماید که مهدی خلیفه خدا از عترت رسول خدا (ص) و فرزند فاطمه که اسمش هم اسم رسول خدا (ص) و جد او حسین بن علی بن ابی طالب است. از مردم در بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد. شبیه رسول الله (ص) است هم در خلق ... به واسطه مهدی همه مذاهب از بین می‌روند و جز دین خالص دینی باقی نمی‌ماند. شهدای مهدی بهترین شهدا و امنای مهدی بهترین امنای هستند. حکم هر چیزی را از سوی خدا می‌داند زیرا که او خلیفه خداوند است. زبان پرندگان را می‌داند و عدالتش در انس و جن سریان دارد. خبری از پیامبر اکرم در وصف مهدی آماده است که می‌فرماید: مهدی پا جای پای من نهاده و هیچ‌گاه خطا نمی‌کند که این همان عصمتی است که از خدا خواسته است که این عصمت را اکثر بلکه همه اولیا دارند ... امام مهدی علم به همه چیز را از خدا دریافته و مهدی حکمی نمی‌کند مگر اینکه خدا او را به آن حکم مبعوث کرده باشد، که این همان شریعت حقیقی محمدی است که آن شریعتی که اگر رسول خدا (ص) زنده بود و این امور بر عهده وی گذاشته می‌شود همانگونه حکم می‌کرد که امام مهدی (عج) می‌کند. پس خدا به مهدی علم شریعت حقیقی را یاد داده است. قیاس با وجود نصوص دینی

که خدا به او ارزانی داشته است بر مهدی حرام است و برای همین است که پیامبر اسلام در توصیف مهدی فرموده است. او مانند من است حرکت می‌کند و خطا نمی‌کند که او اطاعت شده است و نه اطاعت کنند و پیرو، زیرا او معصوم است و معصوم معنایی جز عدم خطا ندارد. عقل همانگونه که به عصمت رسول اکرم (ص) شهادت می‌دهد به عصمت امام مهدی (عج) نیز شهادت می‌دهد.^۷

محی‌الدین به گونه‌ای از امام مهدی (عج) صحبت می‌کند که یک عالم شیعی متعصب. بنابراین آدمی می‌تواند در عین سنی بودن، ولایتی و اهل بیتی نیز بوده باشد که همه عرفا چنین اند. بدین جهت همه عرفای اسلامی چه شیعی و چه سنی در مورد ولایت از پیامبر گرفته تا مهدی زمان اعتقادشان یکی است و اصول و محور این اعتقاد عبارتند از عصمت، علم امامت الدنی، قطبیت و حجت عالم بودن. با توجه به اینکه محی‌الدین عربی پدر عرفان اسلامی است و در مورد مسایل عرفانی سنگ تمام گذاشته است. پس عرفای بعد از او هر آنچه که گفته اند در حقیقت وامدار اویند و شیخ شبستری هم از جمله این عرفا است که با تعلیمات ابن عربی آشنایی داشته و مشکلات خود را در مورد دو کتاب فتوحات مکیه و نصوص الحکم و اندیشه‌های ابن عربی با شیخ امین‌الدین - از آگاهان افکار و تعلیمات ابن عربی و شاید از مدرسان کتب او - در میان می‌نهاده است .

بررسی آثار شیخ نشان می‌دهد که وی در مورد مساله ولایت متأثر از آراء و افکار ابن عربی بوده و چنانکه خود می‌گوید مدتی از عمر خود را در مطالعه فتوحات مکیه و فصوص الحکم گذرانیده است. اما چون از عبارات فتوحات و رموز و استعارات نصوص

الحکم حاصلی نمی‌بندد و شک و تردید و تشویش و اضطراب رهایش نمی‌کند و به مرحله یقین و آرامش خاطر و سکینه قلبی - که هدف هر سالکی است - دست نمی‌یابد بر آن می‌شود که از قال به حال باز گردد و قدم در طریق سلوک عملی گذارد. به این ترتیب در دل می‌زند و لبیک دوست از درون جان می‌شنود :

سخن شیخ محی نیست درین	چون نکرد این دل مرا تسکین
راستی دیدم این سخن همه خوب	لیک می‌داشت نوعی از آشوب
بعد از محی و جد و جهد تمام	دل من همی نمی گرفت آرام
گفتم از چیست این تقلقل باز	هاتفی دادم از درون آواز
کاین حدیث دل است از دل بجوی	گرد هر در به هرزه بیش مپوی
چند گردی به گرد هر سر کوی	درد خود را دوا هم از خود جوی

که این تعریفی است نسبت به سخنان شیخ محی الدین عربی که شیخ شبستری را از قال خارج و به حال آورده و در واقع همان سیر و سلوک عملی درمسایل عرفانی است.

کتاب *گلشن راز* که زبده چکیده حکمت نظری صوفیه است را می‌توان با فتوحات و **فصوص الحکم** مقایسه کرد؛ چرا که شباهتهای زیادی میان آن دو است و شبستری هم در عرفان نظری مانند بیشتر متفکران عارف مشرب قرن هشتم از ابن عربی متأثر است. پس باید گفت تعلیمات خاص مکتب ابن عربی بویژه در مباحث مربوط به وجود، نبوت، ولایت، اسماء و صفات الهی، انسان کامل و ... در جای جای گلشن راز موج می‌زند.

اما این نکته را نباید فراموش کرد که چون چند متفکر به روشی همانند و بر بنیادی مشابه و در شرایطی یکسان بیندیشند و با توجه به اصولی معین فکر کنند، ناچار میان گفته

های آنان همانندی‌هایی پیدا خواهد شد و به نتیجه‌هایی کمابیش مشابه خواهند رسید. بنابراین مشابهت‌هایی که گاهی میان افکار شبستری و نظریات عارفان دیگر دیده می‌شود در همه حال نشانه اقتباس نیست. به نظر شیخ، مقام محمدی از *اعلاء مراتب انسانیت* است و اعتقاد دارد سرانجام سیر و سلوک اتصاف است به بقای بعد از فنا و ختم این مرتبه به مقام محمدی است که نقطه منتها به مبدا پیوندد و حقیقتی است جامع نبوت و ولایت که در هر دوره‌ای از دوره‌های قدسی تاریخ به صورت پیامبر آن دوره ظهور می‌کند. و با ظهور او دوره جدیدی شروع می‌شود.

به نظر او اساس همه مراتب کمال آدمی ولایت است و حقیقت ولایت گه گاه در انسان کاملی بنام ولی ظهور و بروز می‌کند و این ولایت قطع شدنی نیست و دائمی است. چرا که وصال حق و حصول معرفت مقید به زمان معین و مکان خاصی نیست و فیض الهی انقطاع نمی‌پذیرد و با هیچ عاملی باز نمی‌ایستد و با اینکه حقیقت یگانه ولایت گاه در این ولی و گاه در آن ولی ظهور می‌کند و در هر زمان بصورت کامل از آن زمان بروز می‌کند. این تناسخ نیست بلکه ظهوراتی است درعین تجلی. و معتقد است که ولایت در مظاهر گوناگونی نمایان می‌شود و نامهای گوناگونی دارد. و نیز اعتقاد دارد که امامت و شخص امام استمرار و امتداد وجود نبی و نور محمدی است و خاتم الاولیا را امام مهدی (عج) می‌داند که با ظهور او جهان پر از عدل و داد می‌شود. پس شیخ محمود شبستری در گسترش اندیشه انسان کامل و نظریه ولایت - که مایه‌هایی از تصوف و تشیع را در خود دارد - سهم بسزایی دارد و چکیده نظرات ابن عربی را در گلشن راز آورده است؛ ولی هیچ گاه گرد تقلید و اقتباس کامل از گفته‌های آنها نگشته است.

تفاوت میان این بزرگان این است که اولاً آثار ابن عربی، به عربی است و آثار شبستری به فارسی، دوم اینکه کسی از ابن عربی نخواسته که این مطالب بسیار مهم را تالیف کند؛ اما از شبستری خواسته شده بود و اینکه آن نثر است و این بنظم. و تفاوت اصلی اینکه **ولایت در کتاب ابن عربی کاملتر و بهتر شرح شده تا گلشن راز**. وی به تعریف ولایت پرداخته و ولی باطنی و ظاهری، مساله امامت که استمرار ولایت است، ولایت مطلقه و خاتم الاولیا قطب عالم امکان، حقیقت محمدیه و اینکه اقطاب او ۱۲ نفر هستند را بطور کامل تشریح کرده است. البته این طبیعی است که استاد بالاتر از شاگرد است و کسی هم که از اندیشه دیگری متأثر می‌شود پایه و رتبه ای مساوی با استادش ندارد. در اینجا هم ابن عربی به نظرم در تشریح مساله ولایت و سایر مسایل عرفانی برتر است هر چند که شیخ شبستری هم به نحو احسن ادای مطلب کرده است.

مطلب دیگر، اشاره ی ابن عربی به مساله امامت امام حسن و امام حسین و ده امام دیگر کاملاً صریح و آشکار است در حالیکه شبستری اینچنین بیان نکرده است و همانطور که گفته شد گلشن راز در جواب سئوالات امیرحسین هروی سروده شده است؛ هر چند مساله وحدت وجودی و سایر مسایل عرفانی به طور مختصر و بصورت چکیده بیان شده و منابع کاری هر دو قرآن، کتب حدیث و روایات ائمه معصومین بوده است. خلاصه اینکه شیوه افکار این دو در مورد ولایت یکی است منتهی شبستری متأثر از ابن عربی و وامدار اوست با این تفاوت که گرد تقلید نگشته و مطالبی هم از خود بدان افزوده است. تفاوت دیگر اینکه اشعار شیخ محمود شبستری که ثمره عرفان پویا و کارساز است همیشه دهان به دهان می‌گردد و افق‌ها را در می‌نوردد و در سینه‌ها می‌جوشد. اما پس

از مرگ صدرالدین قونوی پیروانش پراکنده شدند و بدین سان دانش خود او و مرشدش ابن عربی در دل کتابها و کتابخانه‌ها مکتوب ماند. امروزه آن آثار را فقط محققان می‌خوانند و مغز و جان خود را می‌فرسایند.

از نظر عطار ولایت باطن نبوت و رسالت است. یعنی نبوت و رسالت جهت بیان احکام می‌باشد ولی ولایت جنبه عمل به آن احکام و تقرب جستن به حضرت احدیت است. ولی و امام کسی است که حفظ باطن رسالت را بر عهده گرفته و مردم را طبق آن تربیت می‌کند و از ضروریات است چرا که دین خاتم پایان دهنده احکام عالم انسانی لوده و شریعت اسلام کاملترین شرایع است که با ختم احکام نبوت نیز خاتمه می‌یابد اما عمل به احکام و رشد و تعالی در سایه عمل به احکام و تقرب به خدا هیچگاه پایان نداشته است.

شیخ در معنی دوام ولایت و ولی حق می‌گوید :

ولایت برتر از طور عقول است	از این معنی که عقلت بوالفضول است
ولایت عالم عشق است می‌دان	که عقل آنجا بود مدهوش و حیران
که تا مفتوح باشد باب توبه	ولایت را نباشد قطع توبه
به هر وقتی و هر دور و زمانی	بود صاحب‌دلی در هر مکانی
وجود او بلاها می‌کند رفع	به جمله مردمان از وی رسد نفع
نباشد ختمشان تا روز محشر	که گردد این جهان یکسر مکرر
به صورت تا یکی گردد زایشان	نگردد گیتی از محشر پریشان
چو ایشان رخت بر بندد یکسر	شود پیدا علامتهای محشر
چو بر دارند تمامت اولیاء را	قیامت کشف گردد آشکارا

و نیز می‌گوید:

ز قول مصطفیٰ بشنو پیامی که باشد در جهان آخر امامی
 که خلقان جهان را ره نماید ز اسرار خدا آگه نماید
 اگر او در جهان یکدم نباشد حقیقت عالم و آدم نباشد
 چو عالم از امامی نیست خالی که را دانی امام خویش خالی

ملاحظه می‌شود که در سخنان عطار معنای ولایت چقدر وسیع و پیچیده است که اگر ولایت منقطع شود ختم جهان هم فرا می‌رسد پس در حقیقت نه عالمی می‌ماند و نه آدمی و اینها همه بر دوام ولایت تاکید دارد چرا که ولی مطلق خداست و ولایت اسم خداوند است و اسم خدا تا خدا باقی است باقی خواهد ماند. قرآن کریم در چند مورد هم خداوند را به این اسم شریف توصیف فرموده است:

فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (یوسف ۱۰۱)

یا

وَكُفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا" و كُفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا" (النساء ۴۵)

یا

انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاه و هم راعون

(المائدة ۵۵)

یا

هو الولی الحمید

پس با توجه به اشعار عطار در پندنامه و اسرارنامه و مصیبت نامه و مظهر العجایب و منطق الطیر، قطب الاقطاب حقیقی وجود اقدس حضرت رسول اکرم (ص) است. این مقام قطبیت و ولایت بعد از حیات حضرت به جانشین وی رسیده است. و کسی لیاقت این جانشینی را دارد که با او نسبت داشته باشد. این نسبت به دو گونه است یا صوری است و یا معنوی. صوری اقربای نسبی آن حضرت را گویند و معنوی پیروان آن بزرگوار می‌باشد. مقام ولایت و امامت و جوهر اصلی آن روح محمد (ص) است چون پیش از اینکه به این عالم آید پیغمبر بوده و از این معنی هم خبر داد آنجا که می‌فرماید: کنت و آدم بین الماء والطين. و در روایات اسلامی نص صریح و فراوان بر اینکه امام و ولی بعد از حضرت رسول اکرم (ص)، علی (ع) است و حتی بعضی از آیات قرآن کریم نیز دلیل این مدعی است. مانند: آیه تبلیغ، مباحله، ولایت و آیات سوره الانسان. اما در این روایات خصوصاً روایات شیعی ادامه دهندگان باطن رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت (ص) معرفی کرده است. اولین شخص این سلسله شریف وجود مقدس علی (ع) و آخرین آن صاحب الزمان مهدی موعود (عج) است.

در کتب عرفانی عرفای ما نیز همچون (محی‌الدین عربی، مولوی، عطار نیشابوری و شیخ حیدر املی، و ...) این مساله به تواتر بیان شده است که انسان کامل قطب عالم است و این انسان در هر زمانی باید باشد که اولین آن از انبیا حضرت آدم و آخرین آن حضرت خاتم (ص) بوده است و از اوصیا اولین آن حضرت علی (ع) و آخرین حضرت مهدی (عج) است.

اهل بیت (ع) در آثار جناب شیخ به چند وجه بیان شده اند گاهی هر کدام مستقلاً" موضوع سخن جناب شیخ بوده است و بعضی به صورت دسته جمعی مورد خطاب هست که در اینجا ب ذکر چند نمونه می پردازیم :

قطب اصل او بود پیدا و نهان	سر از آن بر کرد از ناف جهان
قطب عرش و فرش و کرسی اوست بس	چون گذشت از حق چه پرسی اوست بس
کی جهان بی قطب باشد پایدار	آسیا از قطب باشد برقرار
گر نماند در زمین قطب جهان	کی تواند گشت بی قطب آسمان
گر ز یک قطب است عالم را قرار	در جهان تو دو قطب است آشکار
قطب شیر و صید کردن کار او	باقیان این خلق باقی خوار او
تا توانی در رضای قطب کوش	تا قوی گردد کند صید وحوش
چون برنجد بی نوا مانند خلق	کز کف عقلست جمله رزق خلق
زانکه جور خلق باقی خورد اوست	این نگه دار از دل تو صید جوست
او چو عقل و خلق چون اعضای تن	بسته عقل است تدبیر بدن
ضعف قلب از تن بود از روح من	ضعف در کشتی بود در نوح من

(مصیبت نامه عطار، صص ۲۱-۲۰)

قطب آن باشد که گرد خود تند

گردش افلاک گرد او بود

(مثنوی مولوی، دفتر ۵، ب ۴۵ - ۲۳۳۹)

قطب گوید برتر آ ای مست حال

آنچه فوق حال تُست آید محال

(مثنوی مولوی، دفتر ۳ - ابیات ۳۶۵۵)

شیخ، حضرت علی (ع) را قطب دین دانسته است :

خواجه حق پیشوای راستین	کان علم و بحر حلم و قطب دین
ساقی کوثر امام رهنما	ابن عم مصطفی شیر خدا
مرتضای مجتبی جفت بتول	خواجه معصوم و داماد رسول

(منطق الطیر، ص ۲۹)

شیخ در کتاب اسرارنامه می‌فرماید :

سوار دین پسر عم پیغمبر	شجاع صدر صاحب حوض کوثر
به تن رستم سوار رخس دل‌دل	به دل غواص دریای توکل
علی القطع افضل ایام او بود	علی الحق حجه السلام او بود
مناری سلونسی در جهان دار	به یک رمز از دو عالم صد نشان دار

و در کتاب مصیبت نامه می‌گوید :

رونقی کان دین پیغمبر گرفت	از امیر مومنان حیدر گرفت
چون امیر غل شیر فحل شد	ز آهن او سنگ موم نحل شد
مردی او از خدای لایزال	وان رستم یا زدستان یا ز زال
شیر حق با تبلیغ حق دین پروری	همچو زال و رستم دستان گری
لافتی الا عیش از مصطفی است	وز خداوند جهانش هل اتی است

و نیز در خسرونامه و پندنامه و مظهر العجایب اشعار زیادی در خصوص حضرت علی

(ع) دارد که همگی حکایت از مقام ولایت آن حضرت بد از پیامبر اسلام دارد :

— بود حیدر حقیقت مظهر نور به گیتی همچو خورشید است مشهور

برادر جان و دل آن یار باشد	ز غیر او دلم بی زار باشد
تو او را گر شناسی راه یابی	حقیقت مظهر الله یابی ...
(پند نامه)	
شهسوار لوشف شیر خدا	از خدا دانی جهان را رهنا
آن امامی کو به حق اسرار گفت	گفت با منصور و هم با راز گفت
مصطفی سر خدا، با او بگفت	از حقایق ذره ای کی او نهفت
سر اسرار محمد دان که اوست	خود بدانستی که آخر هم خود اوست
مظهر کل عجایب حیدر است	در میان سالکان او رهبر است
ختم کردم این کتب بر نام او	زآنکه دارم مستی از جام او
حق بسی گفته ثنا در شان او	گر نمی دانی بخوان قرآن او
(مظهر العجایب)	

علاوه بر مدح و توصیف مقام امام اول شیعیان، حضرت علی (ع) در مورد اهل

بیت علیهم السلام اسلام نیز اشعاری دارد که در زیر به آن اشاره می کنیم :

امام حسن (ع)

نور چشم مصطفی و مرتضی	شمع جمع انبیا و اولیا
جمع کرد حسن خلق و حسن ظن	جمله افعال چون نامش حسن
روی او در گیسوی چون پر زاغ	همچو خورشیدی همه چشم و چراغ
در مروت چون جهان پریچ دید	خواست تا جمله ببخشد هیچ دید
جد وی کز وی دو عالم بود پر	ساختی خود را برای وی شتر

در نمازش بر کتف بنشاندی	قره العین نمازش خواندی
این چنین عالی اب و جد کان اوست	جمله آفاق ابجد خوان اوست
زهر را با جد خود شد این پسر	قتل را شد آن دگر یک با پدر
آن لبی کوشیر زهرا خورد باز	مصطفی دادش بدان لب قبله باز
چون توان کردن گذر که زهر را	خون توان کردن جگر این قهر را

امام حسین (ع)

کیست حق را و پیمبر را ولی	آن حسن سیرت حسین بن علی
آفتاب آسمان معرفت	آن محمد صورت حیدر صفت
نه فلک را تا ابد مخدوم بود	زانکه او سلطان ده معصوم بود
قره العین امام مجتبی	شاهد زهر شهید کربلا
کشته او را دشته آغشته به خون	نیم کشته گشته سر گشته به خون...

(مصیبت نامه، ص ۳۷)

چو خورشید جهان را خسرو آمد	که نه معصوم پاکش پس رو آمد
چون آن خورشید اصل خاندان است	به مهرش نه فلک از پی روان است
چراغ آسمان مکرمت بود	جهان علم و بحر معرفت بود
به همت هر دو عالم کم گرفته	ولی نورش همه عالم گرفته

(خسرو نامه ، ص ۲۵)

عطار در این ابیات ، هم به وجود دوازده امام اشاره می‌کند و هم به ادامه امامت از نسل حضرت سیدالشهدا . ضمن اینکه عصمت آنها را هم بیان می‌کند. زیرا همانگونه که ذکر شد امام خلیفه خدا و قطب عالم است.

در کتاب *تذکره الاولیاء* شیخ عطار از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) و ولایت و امامت آنها به تفصیل سخن به میان آمده است و نیز در *مظهرالعجایب* در مورد دیگر امامان و ولایتشان یاد می‌کند و ولایتشان که به ذکر چند بیت می‌کنم. در مورد امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید :

بشنو از گفتار فرزند نبی	آنکه از جان بود پیوند نبی
آن امامی کو به حق این راه رفت	از جهان او با دل آگاه رفت
آن امامی کو چو جدش پاک بود	کی چو بابش دشمن پاک بود
در ولایت معنی اسرار داشت	در هدایت جان هشت و چار داشت
جعفر صادق امام خاص و عام	مقتدای خلق و معنی و کلام

(مظهر العجایب)

و نیز در مورد امام موسی کاظم (ع) می‌فرماید :

رو تو پیش موسی کاظم به حلم	زانکه او باشد به معنی کان علم
رو به پیش موسی کاظم به حرف	جان خود را او ساز صرف
در مورد امام رضا (ع) می‌فرماید :	
این سخن نقل است از سلطان دین	از امام متقین ایمان دین
آن امامی کو حقیقت یاب بود	در میان بحر دین گرداب بود

اسم او خواهی که دانی ز اولیا
هست نام او علی موسی الرضا
آن امامی کو طریق دید حق
جمله اهل الله را داده سبق
و نیز در مظهرالعجایب از همه امامان یکجا اسم می‌برد :

اگر از جام او نوشی چو احمد	شریعت را بدانی همچو ابجد
اگر از جام او نوشی چو حیدر	دو عالم بی شکست گردد مسخر
اگر از جام او نوشی حسن وار	خدا یار تو باشد در همه کار
اگر نوشی تو از جام حسینی	به ظاهر هم به باطن نور عینی
اگر از جام او نوشی چو سجاد	تو باشی جان و روح جمله عیار
اگر از جام او نوشی چو باقر	شود بر تو همه اسرار ظاهر
اگر از جام او نوشی چو صادق	تو باشی بر تمام عتلم حاذق
اگر از جام او نوشی چو کاظم	بمانی از بلای نفس سالم
اگر از جام او نوشی رضاگوی	درادر دین و دنیا پیشواگوی
اگر از جام او نوشی تقی وار	شوی از خواب غفلت زود بیدار
اگر از جام او نوشی نقی بین	مبین خود دشمنان آل یاسین
اگر از جام او نوشی چو عسکر	تو را قطره نماید حوض کوثر
اگر از جام او نوشی چو مهدی	تو باشی در زمان خویش هادی

شبستری چنانکه خود اشاره می‌کند الفت خاص با آثار شیخ عطار داشته است و از

همین رو است که گه گاه لحن بیان او در گلشن راز به شیوه‌ی سرودهای عطار - مخصوصاً

اسرار نامه نزدیک می‌شود و این تنها نشانه تأثیر پیر نیشابور در شبستری که مایه مباهات افتخار اوست، می‌باشد

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

عرفان عاشقانه و رندانه‌ی عطار که انعکاس آن مخصوصاً در مباحث پایانی گلشن راز یعنی توضیح الفاظی از قبیل: ابرو، باده، لب، بوسه، پیر خرابات، پیمانه، ترسایی، جام، چشم، خد، خال، ابرو، خرابات، خط، خم، خمخانه، رخ، زلف، زنار، می، بغچه و ... سخت آشکار است. در این قسمت که گاه همان شور و سوز و خد و خال عطار دیده می‌شود. هر چند که توضیح الفاظ و اصطلاحات مذکور، براساس تلفیقی از تعبیرات عرفانی ایرانی و تعلیمات مکتب ابن عربی است و به جرات می‌توان گفت که بسیاری از اندیشه‌های اصلی مطرح شده در گلشن راز، تفسیر و تفضیل ظریف و دقایقی است که در قصیده معروف عطار آمده است.

اگر چه شبستری از آثار عطار بهره برد ولی این نکته را نباید در نظر گرفت که چون چند تفکر به روش همانند و بر مبنای مشابه و در شرایطی یکسان و با توجه به اصولی معین بیندیشند، ناچار میان گفته‌های آنها همانندگی است و به نتیجه‌هایی کمابیش مشابه خواهد رسید. بنابراین مشابعت‌هایی که گاهی میان افکار شبستری و عطار دیده می‌شود، در همه حال نشانه اقتباس نیست:

اگر چه زین نمط صد عالم اسرار بود یک شمه از دکان عطار
ولی این بر سبیل اتفاق است نه چون دیوانه رشته اشراق است

در اندیشه‌ی انسان کامل و مسئله ولایت، عطار و شبستری دارای نظر و اندیشه مشابه اند چرا که شبستری هم معتقد است که انسان کامل مظهري است که حق به صفات و اسماء خود را در او می‌نمایاند و یا مرکزی است که همه صفات را منعکس می‌سازد.

شبستری همانند عطار ((ازاعلا مراتب انسانیت)) به نظام محمدی تعبیر می‌کند و می‌گوید سرانجام سیر و سلوک ((اتصاف است به بقای بعد از غنا... و ختم این مرتبه به مقام محمدی است که نقطه‌ی انتها به مبدأ پیوندد)). معتقد است که مقام محمدی (ص) حقیقتی است جامع نبوت و ولایت که در هر دوره‌ای از دوره‌های قدیمی تاریخ به صورت پیامبران آن دوره ظهور می‌کند و با ظهور او دوره‌ی جدیدی شروع می‌شود. هر یک از اینها مظهر اسمی از اسماء الهی و جلوه‌ای از اوصاف کمال حقیقت جامع محمدی است و مظهر اتم و اکمل آن‌ها وجود شریف شخص محمد (ص) است.

و نیز همانند عطار، اساس همه مراتب کمال را ولایت می‌داند و حقیقت ولایت گاه در انسان کاملی به نام نبی نمایان می‌شود. نبوت پایان پذیر است و محدود به زمان و مکان؛ اما ولایت قطع شدنی نیست و دائمی است چرا که وصال حق و رسیدن به معرفت به زمان و مکان خاص محدود نمی‌شود و فیض الهی منقطع نمی‌شود و از هیچ عاملی باز نمی‌ایستد..

اگر دو جنبه ولایت و نبوت در یک شخص جمع شود در این مرتبه ولایت او که جهت قربت به حق و حصول معرفت و اطلاع بر حقایق الهیه است برتر از جنبه‌ی اوست که روبه کثرت دارد و وسیله بیان بیان احکام و شریعت و ارشاد مردم به سر منزل مقصود است.

امامت هم از نظر شبستری ادامه دهنده ی مسئله ولایت و استمرار و امتداد وجود نبی و نور محمدی است و همانند عطار و دیگر عارفان و به تأثیر از شیعیان در برابر آخرین ایام، آخرین ولی را که جامع همه مراتب اولیاء است عنوان کرده اند و این دو به حدی هم آمیخته شده اند که گفته اند: خاتم الاولیاء عبارت از امام محمد مهدی است و سرانجام اوست که جهان را پر از عدل و داد می کند و صالح کل وجود می آید.

تفاوتهای اندکی میان آن دو است و آن اینکه شیخ شبستری همانند عطار به شرح و بسط موضوع نپرداخته و بدین خوبی هر یک از امامان را نستوده است و فقط هر چه را که از او سوال شده، جواب داده است و همین امر باعث محدودیت آن گردیده است؛ دوم اینکه *شبستری از عطار متأثر است نه عطار از شبستری*. پس بیان مقام اولیاء الله با توجه به کمی حجم گلش راز، در آثار عطار برای خواننده و محقق بیشتر قابل فهم است. چون هر چه مطالب متغییر باشد و بار علمی آن فراوانتر و شرح و بسط کاملتر باشد فایده و سودی که از آن برده می شود به مراتب بیشتر خواهد بود. هر چند که شبستری هم مسئله ولایت را در حد توان با قدم عقل و ذوق و سیر و سلوک عملی به نهایت رسانده است، اما همیشه مطلبی پربها و خوب است که همه جزئیات را بخوبی بیان کند.

شبستری هر چند که متأثر از عطار است اما گرد تقلید نگشته و حتی از دیگری هم نگرفته و همه از اکتشافات وجدان خاصه است و هر معنی که درباره ی این نکته در کتاب ذکر شده مجموع و بر سیل اتفاق دم و قدم شهود وی گشته و نخستین این معانی وی را حاصل گشته است. در هر صورت عرفا مقامات عرفانی خود را از راه تمسک به اهل بیت عصمت و طهارت بدست آورده اند و هر عارفی به مقدار تمسک به اهل بیت و ارتباط با

ولی فقیه‌الله‌الاعظم خود را به مقام ولایت رسانده است. شیخ عطار و شبستری ... از جمله کسانی هستند که ارتباط شان با اولیاء و ائمه عطار بسیار نزدیک و مخلصانه بوده است. یکی از مسائل مهم در شناخت مذهب عرفا و شعرای عارف مساله ولایت است و توجه آنها به اهل بیت علیهم السلام است.

یک انسان محقق وقتی در خصوص خداشناسی و جهان‌شناسی و انسان‌شناسی عرفا و شعرای عارف غور و بررسی می‌کند، تا مشی عمومی آنان را براساس تعالیم اهل بیت (ع) می‌یابد. مثلاً "در اینکه خدا به یقین خلیفه‌ای در روی زمین دارد خود و این خلیفه قطب عالم امکان و حجت خدا در روی زمین بوده و تنها وسیله ارتباط غیب به شهادت و راه هدایت است و. اینکه حجت خدا و قطب عالم باید از ذریه‌ی حضرت رسول اکرم (ص) و از اولاد فاطمه (س) باشد و همه متفق القولند.

از طرفی بسیاری از این عرفا و شعرا در حالیکه مطلب فوق را کاملاً قبول داشته‌اند در فروع دین خود به یکی از مذاهب اربعه اهل سنت عمل کرده‌اند که آثار و تاریخ زندگی آنان گواه این مطلب است. وجود این دو حقیقت در آثار بزرگان عرفان و ادب پارسی بسیاری از محققین را در اظهار نظر نهایی درخصوص مذاهب آنان دارای مشکل ساخته است؛ بدین جهت آنانکه جنبه‌هایی مبادی و اجتماعی یک عارف را مورد تحقیق خود قرار داده‌اند عرفایی را از قبیل محی‌الدین عربی، جندی، قیصری، مولوی، سعدی، حافظ و ... را سنی مذهب معرفی نموده‌اند. ولی بسیاری از محققین که این بزرگان را از بعد عرفان و اعتقاد و اندیشه‌ی مورد تحقیق قرار داده‌اند، آنان را شیعی معرفی کرده‌اند.

در واقع این بزرگان شیعی الاصول و سنی الفروع هستند. ولی از آن جایی که هدف نهایی عرفانی رسیدن به مقام ولایت است و رسیدن به این مقام تنها با دستگیری ولی الله اعظم امکان دارد که مظهر اسم شریف الولی است. لذا عرفا همیشه دست استمدادشان بسوی ولی الله دراز بوده و به او عشق می ورزیدند. بنابراین هیچ عارفی در عالم اسلام یافت نمی شود که عشق ولایت و ولی الله در دل او نباشد و عشق به این خاندان همیشه شمع جمع عارفان گشته و نور و جودشان چراغ راه آنها بوده است. بنابراین همه عرفا در مقام ولایت متفق القولند. محی الدین عربی در مورد ولایت می فرماید:

واعلم ان ولایه هی الفلک المحیط العام و لهذا و لم تنقطع ولها الانباء العام و اما نبوه التشریح و الرساله منقطه و فی محمد(ص) قد النقطت

(و بدان که ولایت همان ملک و محیط گسترده و عام است که منقطع نمی شود و برای این، ولایت خبردهی عام هست؛ ولی نبوت تشریحی و رسالت است.)

و در جایی دیگری می فرماید:

خدا به اسم نبی و رسول نامیده نشده، ولی به اسم ولی نامیده شده است. در قرآن کریم می فرماید: هو الولی الحمید. و این اسم در دنیا و آخرت بر بندگان خدا جاری است.

در شرح فصوص الحکم آمده است که:

آن قطبی که مدار احکام عالم به او ست او مرکز عالم و دایره وجود از ازل تا ابد است. یک خبر بیشتر نیست که همان حقیقت محمدیه است که

درود خدا بر او باد. و این حقیقت به اعتبار کثرت متعدد است که قبل از انقطاع نبوت این قطبیت با متعلق بیکی از انبیاست که امامت ظاهری نیز دارد مانند حضرت ابراهیم (ص) و یا متعلق به ولی باطنی و مخفی است مانند حضرت خضر در زمان حضرت موسی علیهما السلام قبل از رسیدن موسی به قطبیت ... و هنگامیکه نبوت تشریحی به پایان رسید و ولایت از باطن آن ظاهر شود و این قطبیت از انبیاء به اولیاء انتقال می‌یابد و هر یک از اولیاء یکی پس از دیگری به این مقام نائل آید تا بوسیله ان تربیت نظام عالم حفظ شود تا اینکه دوره خاتم اولیاء که خاتم ولایت مطلقه است برسد قیام ساعت یعنی قیامت فرا می‌رسد.^۸

و درجایی دیگر می‌گوید:

خليفة و امام قائم مقام حضرت رسول کسی است که از هر دو جهت صوری و معنوی به او نسبت داشته باشد.^۹

به نظر علامه مسئله ولایت از مباحث مهم عرفان نظری است که پایه‌هایی استوار و فلسفی دارد. در حقیقت مرتبه‌ی پایانی سیر عارفان است که خود در صحائف و مکتوبات و آثار خویش با عبارتهای گوناگون از آن یاد کرده‌اند همچون فنا ذاتی یا قیام محو اسم و رسم و رفض تعینات و یا مقام توحید ذات و فناء در توحید.

شبستری اعتقاد دارد که مقصد نهایی سلوک مرحله فنا و بقا است. فنا اسم ارتفاع تعین مخصوص است و سالکی که صحرای تعینات در نورد و خود را از خودی وا پردازد و آن سوی محدودیتها و کثرات، هستی لایزال الهی را مشاهده کند، می‌توان فانی نامید. فنا

مرحله ایست که سالک از همه چیزی می گسلد و چنان مستغرق جمال جانان می شود که هر گونه تمایز و دوگانگی از میان می رود و این مقام حیرت و استغراق مدرک درمدرک بود پیامد این فنا بقا است که نیستی از خود عین هستی به حق است. این رتبه از کمال مخصوص انسان کامل است و بس.

علامه طباطبائی بنا به فرموده سخن حضرت استاد حسن زاده آملی رساله ای که است در رابطه با مقامات عرفانی انسان حرفهای بسیاری دارد. تا آنجا که سخن را می رساند به ادراک شهودی و ادراک فکری، ادراک فکری از فلسفه از صغری و کبری، ... را بیان کرده که اگر دقت کنیم این مسائل عرفانی را ابن عربی در کتب مشهور خویش مثل فتوحات مکیه و فصوص الحکم به نحو بسیار جالبی آورده است و می توانم بگویم که همه عرفای بعد از او وامدار اویند و هریک به زبانی آراء و عقاید و نظرات او را پیروی کرده اند.

و اما در مورد اینکه آیا مرحوم علامه مبنا و روش خاصی در عرفان داشته است یا نه برخورد ایشان با آراء و افکار عارفان و مخصوصاً با حوزه ابن عربی و سبک تفکر محی الدین در عرفان و همچنین شیخ محمود شبستری که پیرو سرسخت ابن عربی است چه می تواند باشد؟

معمولاً بعد از محی الدین عربی اغلب عرفا سخن وی را تایید کردند؛ منتهی در مسائل عرفانی توجه به دو نکته لازم است یکی اینکه در کلمات عرفا تشابههای است که باید این تشابهات را به کلمات بر گردانند. ارجاع تشابهات به محکومات از مستقلات عقل نظری است. اینچنین نیست که ارجاع تشابهات به محکومات خاص قرآن باشد. در کتب عرفانی، گذشته از اینکه تشابهاتی است و باید این تشابهات را به محکومات سخنان عرفا

ارجاع داد نکته دیگری است و آن اینکه اجابتاً بعضی از عرفا در اثر از دست دادن حالات گوناگون قدرت کنترل را از دست می دهند. زیرا آنها که معصوم نیستند که اگر حالی به آنها دست داد، فقط به مقتضای آن حال سخن نگویند و کل احوال را در نظر بگیرند.

مرحوم علامه بر خلاف شیخ محمود شبستری تنها شطحیات نداشت بلکه می کوشید متشابهاتی هم نداشته باشد. اینها غذاهای روحی انسان است که باید انسان ادورای را طی کند تا به خدا برسد. هر معنایی برای هر ذائقه و هاضمه ای گوارا نیست.

چون شیخ محمود شبستری در گسترش اندیشه انسان کامل در نظریه‌ی ولایت چکیده‌ی نظارت ابن عربی را در گلش راز آورده و از طرفی علامه طباطبائی هم روش سید میرزا آملی را احیاء و سید حیدر هم وامدار روش ابن عربی است. پس نتیجه می گیریم که مرحوم علامه با شبستری وجه اشتراک زیادی در این مسئله دارد و منتهی زبان و بیان آن دو با توجه به موقعیت مکانی و زمانی فرق می کند و حتی خود علامه هم فرموده که ابن عربی در فتوحات مکیه خود سنگ تمام گذاشته و مطلب را دامن به دامن به انسان می دهد. منتهای تفاوت آن دو در مساله‌ی خلود است که علامه طباطبائی آن را نمی پذیرفت.

همانطوریکه شبستری می خواهد همانند ابن عربی معقول و منقول را به هم نزدیک سازد و قرآن و برهان را پیشنهادی سخن خود قرار دهد با این تفاوت که چون عارف است علاوه بر عقل و نقل به ذوق و فتوحات یعنی تجربه‌های مستقیم درونی ردیفات بی‌رواسطه باطنی و املاک حضوری حاصل از تجلیات و مکاشفات نیز تمسک جوید.

اما علامه طباطبائی (ره) در مقام ولایت و انحصاری نبودن آن و عمدی انکار منکرین این سعادت، متوجه مشاهده حق است. و چنین استدلال کرده اند که وجود خداوند سبحان

، پاک و منزّه و میرا از اغراض و جهات و مکان است پس رویت خداوند با چشم و حس ، محال است زیرا لازمه رویت جسمیت اوست و لازم است که دارای جهت و کیفیت باشد و محدثین آنان هم به اخباری که در نفی رویت رسیده است تمسک می جویند و تمام آیات و روایاتی که رویت را اثبات می کند تأویل کرد و حمل بر مجاز کرده اند. و تو نیک می دانی که دلیل ایشان متوجه نفی رویت وی و مشاهده حسی است که جز شماری اندک از متکلمین مثنی و اهل ظاهر کسی ادعای چنین مطلبی را نکرده است و اخباری که در نفی رویت رسیده در مقام رد چنین کسانی است و این مطلبی است که با مراجعه به مناظرات و احتیاجات معصومین روشن و آشکار است. پس منظور منتقدان به رویت و شهود، رویت بصری و مشاهده حسی نیست ؛ بلکه آنها معتقد به نوع دیگری از شهودند که عبارت از موجود امکانی فقر و نیاز و عدم استقلال ذات خود و اینکه غنای محض مبدع و پدید آورنده ی خویش را با تمام وجود امکانی خود نه با چشم حس و نه در مقام ذهن و فکر مشاهده کند و این مطلبی است که ظواهر کتاب و سنت نیز به آن شهادت می دهند و براهین عقلی هم بخوبی آن را اثبات کرده است.

مرحوم علامه (ره) با استثناء به آیات و روایات به اثبات مسئله ولایت و انحصاری نبودن آن می پردازد و بیشتر خطابش به کسانی است که فکر این مسائل هستند و یا در مورد این آیات و روایات دچار اشتباه شده و به گونه هایی آن را تفسیر و تاویل کرده اند مثلاً در آیه ((الا انهم فی مریه من لقاء ربهم ...)) که اعتراض است به محبوبان و قسمت دیگر آیه ((الا انه بكل شیء محیط)) که جواب است به اعتراض مذکور . در سیاق آیه ی مذکور می فرماید : الا انهم ... با آنچه که درباره لقاء گفته اند که تصور از لقاء همان موت و

قیامت است بطور مجازی - زیرا آیات خداوند در آن هنگام بروز و ظهور می‌کند، بطوریکه گویی حق تعالی مشهود و مرئی می‌گردد - منافات و ناسازگاری دارد.

خداوند، با آیه‌ی فوق در حقیقت به رد سخن این کسان پرداخته و درباره‌ی لقاء اذعان می‌دارد که او به همه چیز احاطه دارد و احاطه بر اشیاء در دنیا، قیامت و بعد از مرگ یکسان است. پس هیچ وجهی ندارد که لقاء را از جهت احاطه به لقاء و مرگ و قیامت تفسیر کنند. در این صورت این آیه با آیه سابق ربطی ندارد. لیکن معنای آیه چنین می‌شود که او در گواهی دادن بر حقیقت و ثبوت خویش کفایت می‌کند و او خود مشهود هر چیزی است و لیکن آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و انفس به ایشان می‌نماید تا شک و تردیدی که برای ایشان نسبت به شهود و لقاء و دیدار پروردگار روی داده است از ایشان زدوده گردد. و چگونه شک و تردیدی در این مورد روا باشد در حالیکه خداوند بر همه اشیاء احاطه دارد و اول و آخر و ظاهر و باطن فقط اوست. و به هر سو که رو بیاوری فقط او را می‌بینی اما شک و تردید در آیات و روایات رواست که آن هم به زودی حقیقتش روشن می‌شود.

پس ملاحظه می‌شود که اینگونه اثبات کردن از روی قرآن و روایات در کتاب ولایت نامه علامه (ره) از حیث تعبیر بهتر از گلشن راز است چرا که این به نثر است و آن به نظم و فهمیدن این مطالب هر چند که یکی هستند و همه به یک حقیقت می‌رسند بسیار بهتر قابل درک و فهم است؛ در ثانی مطالب گلشن راز را شیخ محمود در جواب سوالات حسینی هروی سروده است؛ در حالی که علامه طباطبائی ولایت نامه خویش را از پایه شروع کرده تا به مرتبه آخر کمالات انسانی و در آنچه که بدان می‌رسد، می‌رساند. ایشان

با یک دید کلی در مورد دین و حقایق آن ، اعتباری نبودن عالم و اثبات آن که باید از چه سخنی باشد ، همچنین در مورد ولایت و انحصاری نبودن آن و اینکه قابل وصول برای همگان است و در اینکه راه رسیدن بدین کمال و بعد از اثبات آن چگونه است و در نهایت در مورد کمال انسانی بنحو احسن ادای مطلب کرده است.

مطلب بعدی در مورد این دو اینکه علامه چون یک فیلسوف است سعی کرده است از طریق استدلال و براهین عقلی و با در نظر گرفتن سیر و سلوک ، کشف و شهود قلبی و آیات و روایات قرآنی به اثبات نظریات خویش در مورد ولایت پردازد و سخن او بیشتر در مورد رویت حق تعالی و مشاهده حقایق و امور باطنه است.

علامه همانند شیخ محمود اثبات می کند حقیقت هرکمالی همان است که به صورت مطلق ، مرسل و دائمی است و قرب هر کمال به اصل حقیقت ، همان مقداری است که حقیقت در او ظهور یافته یا مقداری است که حقیقت مقید به قیود و همنشین با حدود گشته است.

پس هر اندازه که شیوه افزایش یابد ((ظهور کاهش می یابد و بر عکس)). و از اینجا آشکار می شود که خداوند سبحان، حقیقت نهایی هر کمال است. و نیز قوت و نزدیکی در موجودی به او به اندازه ی قیود و حدود عدمی اوست.

و نیز آشکار می گردد رسیدن هر موجودی به کمال حقیقی مستلزم بقای آن موجود است چون رسیدن به کمال حقیقی مستلزم فنا و از بین رفتن قیود و حدود ذاتی است. عکس مطلب نیز صادق است ؛ یعنی فناء هر موجودی مستلزم بقا حقیقتش به تنهایی است. خداوند می فرماید : ((کل من علیها فان ویبقی و جه ربک ذو الجلال و الاکرام)).

پس مقصد نهایی انسان رسیدن به کمال حقیقی از نظر ذاتی و عوارض ذاتی اوست .
یا به عبارت دیگر وصول او به کمال پایانی خود از نظر ذات ، صفات و فعل است که مقصود همان ((فناء ذاتی)) و ((صفاتی)) و ((فعلی)) در حق سبحان است که تو حید ذاتی و صفاتی و فعلی گفته می شود و این مقام عبارت است از اینکه انسان با شهود درمی یابد که هیچ ذاتی و فعلی جز برای خداوند سبحان آن هم به گونه ای که شایسته ی قدس حضرتش (جلت عظمته) باشد در میان نیست بدون اینکه به حلول و اتحاد منجر شود که خداوند پاک و منزّه از این دو است . این برهان از موهبتهای خداوند سبحان است که اختصاص به رساله ولایت نامه علامه دارد اما از لابه لای گلشن راز می توان فهمید که شبستری هم همین نظر را دارد که طرز بیان متفاوت است بدین صریحی و روشنی و مطلب را ادا نکرده است . زیرا که علامه استناد به آیات و کتب سنت و روایات این راه پر مخاطره را و چگونگی رسیدن به آن را به وضوح بیان کرده است. نکته ای که باید مدنظر قرار گیرد وامدار بودن علامه به شبستری و امثالهم است همانگونه که شبستری وامدار محی الدین عربی است.

وجه تمایز میان علامه و شبستری به طور خلاصه این است که ولایت نامه به نثر است و گلشن راز به نظم ؛ دوم اینکه گلشن راز به خواهش در خواست یکی از مریدان در پاسخ به حسینی هروی سروده است.

مطلب بعدی اینکه تفکری که شبستری از آن سخن می گوید تفکر در محدوده ی صور و مفاهیم انتزاعی و دست و پا نزدن در پیچ و خم استدلال ها و اشکال منطقی نیست در نظر فیلسوفان که ارباب استدلال اند و اشیاء را بر طبق قوانین عقل می شناسند تفکر

همان اکتساب مجهولات است از معلومات و با ترتیب امور معلوم است برای رسیدن به مجهول .

شبستری مخالف این قسم تفکر نیست اما راهی مطمئن برای رسیدن به معرفت حقیقی نمی داند زیرا می داند اگر تاییدات الهی نباشد و نفس از کدورت‌های مادی صافی نشود ، به مطلوب دست نمی یابند.

می دانیم که علامه فیلسوف هم است اما از آن فیلسوفان که استدلال را با کشف و شهود قلبی همراه ساخته و در سراسر کتاب خویش این دو را توأم ساخته و با استفاده از این استدلالات و سیر آفاقی و انفس به هدف رسیده است . شبستری نیز مانند اکثر مردم آذربایجان آن روزگار پیرو مذهب سنت و جمعیت است و در آراء عقاید و کلامی خود به اشاعره تمایل داشته است . اما شبستری در گلشن راز مذهب عاشق را از تنگ نظریهای آداب دانان جدا می داند و عقید دارد عبادت از عابدی که تعیین پیش از او عدمی است به هر طریق که واقع شود مخصوص گردد به ذاتی که تعیین او عین هستی است و جمله عابد حق باشند .

اما مذهب علامه طباطبائی(ره) مذهب شیعه اثنی عشری است و اینکه او مردی بود که علی رغم طعن طاعنان ، تزویر کاری حاسدان و دشمنی و خصومت جاهلان و غافلان مردانه بپا خاست و برای ترویج حکمت الهی و معارف ژرف والای عرفانی که از باطن شریعت مطهر حضرت محمد(ص) می جوشد کمر همت به میان زد و از شکایت راه نهراسید و به پسند و ما پسند این و آن اعتنایی نکرد را می نیاسود و خواب و خور و راحت و غنودن را بر خویش حرام کرد و تا توانست با قیات صالحاتی اینچنین برای اهل

راه سالکان کوی دوست بر جای نهاد و این وجه تمایزی است میان این بزرگوار با شبستری.

اما صرف نظر از موارد و اختلافات جزئی و اندک هر دو این مسئله یعنی ولایت را به بنحو احسن بیان کرده اند زیرا هر دو معتقدند که دقایق سیر و سلوک عرفانی و لطایف آن در جای جای قرآن نهفته است و اگر بدیده‌ی بصیرت و تامل بنگریم و در جستجوی ظرایف و اسرار کتاب الهی برایم لب‌الباب عرفان را در آن خواهیم یافت. هر دو مقصد همه انبیا و اولیاء را یکی می‌دادند و تصریح می‌کنند که حقیقت یکی است اگر چه بصورهای گوناگون نمایان شود و نامهای مختلف به خود گیرد. و اساس همه مراتب کمال آدمی را ولایت می‌دانند که گاه در انسان گاهی بنام ولی یا نبی نمایان می‌شود و به نظر آن دو ولایت قطع شدنی نیست، بلکه دائمی است و در جمیع ادوار تقاضای ظهور در مظاهر می‌کند. چرا که وصال حق و حصول معرفت مقید به زمان مکان خاصی نیست و فیض الهی انقطاع نمی‌پذیرد و با هیچ عاملی از حرکت باز نمی‌ایستد. به مثل می‌توان گفت که حبه‌ی حقیقت در هر زمان که در درخت وجود انسان کاملی ظهور نماید، دوباره به مرتبه اول باز می‌گردد و در زمین استعداد سالکی دیگر می‌رود و با رور می‌شود. بدین سان سکه‌ی ولایت بر تاج معرفت به مکان خاص و زمان معین اختصاص ندارد و در انحصار شخص خاصی نیست، بلکه همه می‌توانند کمر همت بر میان بندند و به پای همت و نیروی عشق و قابلیت و عنایت الهی وادی سلوک را در نوردند و مسند نشین ولایت کمال و بارگاه معرفت گردند که این را در فصل سوم ولایت نامه علامه می‌توانیم از لحاظ اشتراک با شبستری مقایسه کنیم.

مطلب آخر اینکه شبستری همانند دیگر عارفان به تأثیر شیعیان در برابر آخرین امام را آخرین ولی که جامع جمیع مراتب اولیاء است عنوان کرده و این را به حدی با یکدیگر آمیخته کرده است که می گوید : ((خاتم اولیاء عبارت از امام مهدی (ع) است)) که این مطلب در روایت نامه علامه نیامده است.

بهر حال نظر ایشان جز در موارد اندکی مشترک است ؛ با این تفاوت که علامه گرد تقلید نگذشته و سعی کرده است نظرات شخصی خود را بیان کند.

۱- اعلم ان الولاية هي المحیطه العامه و هي الدائرہ الكبرى فمن حکمها ان يتول الله من شاء من عباده ينوه و هي من احکام و قد يتولاه به الرساله و هي من احکام الولاية. (فتوحات، ج ۲، باب ۱۵۲)

۲- فکل شی يدور عليه امرما من الله

۳- همان، ج ۱، باب ۱۴

۴- همان، ج ۴، باب ۴۶۱، فصل ۶

۵- همان، باب ۴۶۳

۶- همان، ج ۲، باب ۲۷۰

۷- همان

۸- شرح فصوص الحکم، داود قیصری، ص ۴۰

۹- همان، ص ۵۳